جلسه 565

چهارشنبه 27/11/89

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

یک مطلبی از بحث گذشته باقی مانده عرض کنم:

ما عرض کردیم اگر شارع بفرماید رفع ما لایعلمون ولکن یجب الاحتیاط فی اللحم المشکوک، تخصیص بزند لحم مشکوک را از دلیل برائت، کما نسب الی بعض الفقهاء. در جائی که شک می کنیم آیا این طعام لحم است یا لحم نیست، اگر لحم باشد مشکوک است که حلال گوشت است یا حرام گوشت. اصل لحم بودنش ثابت نیست و اگر لحم هم باشد معلوم نیست که لحم ارنب است یا لحم شاة.

بنابر نظر مشهور یقینا اصل برائت از حرمت اکل این طعام مشکوک جاری می شود. چرا؟ برای اینکه آن چیزی که مانع است از اجراء برائت، واقع وجوب احتیاط نیست، البته فرض باید بکنیم خطاب وجوب احتیاط در لحم مشکوک منفصل باشد، والا اگر متصل بود مانع از انعقاد ظهور می شود، اگر منفصل بود عقل حکم می کند به اینکه در جائی برائت جعل نشده که واصل بشود وجوب احتیاط کبرویا و صغرویا. چرا؟ برای اینکه وجوب احتیاط اگر واصل نبود ولو بخاطر اینکه موضوعش که لحم مشکوک است احراز نشد که هذا لحم، این وجوب احتیاط بلاروح است، روح وجوب احتیاط تنجیز واقع است و تنجیز متوقف است بر وصول، خب وجوب احتیاط که بلاروح است مانع از جعل برائت نیست کما نسب ذلک الی المشهور و منهم السید الخوئی.

یا مثلا در مورد قاعده طهارت مرحوم آقای خوئی معتقد است که اگر فی علم الله استصحاب نجاست جاری بود ولی ما خبر نداشتیم، چون ما فکر می کردیم استصحاب در شبهات حکمیه جاری نیست، قاعده طهارت برای ما واقعا جعل شده است، نه اینکه ما تخیل می کنیم جریان قاعده طهارت را. قاعده طهارت واقعا جعل شده است و آنی که مانع از جریان قاعده طهارت است وصول استصحاب نجاست است نه واقع استصحاب نجاست.

حالا در همان مثال لحم مشکوک بحث را ادامه بدهیم. ما عرضمان این بود که طبق مبنای صحیح که روح وجوب احتیاط صرفا تنجیز واقع نیست، تا بگوئیم قبل الوصول وجوب احتیاط فاقد روح است ولذا لایشکل مانعا عن جریان البراءة. روح وجوب احتیاط اهتمام مولا است به آن تکلیف واقعی مشکوک. مولا می خواهد ما احتیاط بکنیم. ممکن است واصل نباشد به ما وجوب احتیاط، اما مولا می خواهد ما احتیاط بکنیم. روح وجوب احتیاط قبل از وصول و علم مکلف به وجوب احتیاط می تواند محفوظ باشد. اطلاق دلیل یجب الاحتیاط فی اللحم المشکوک مقید نشده است به فرض وصول وعلم به وجوب احتیاط. مولا هم بخواهد ما در لحم مشکوک احتیاط بکنیم و هم راضی باشد که ما احتیاط نکنیم، این تنافی دارد. هم اهتمام به واقع و هم عدم اهتمام به واقع، اینها قابل اجتماع نیست. ولذا اگر فی علم الله این طعام لحم باشد مجرای برائت از حرمت اکل نیست، بلکه مجرای وجوب احتیاط است. خب تمسک به عام در شبهه مصداقیه مخصص منفصل هم که جائز نیست. یجب الاحتیاط فی اللحم المشکوک مخصص منفصل رفع ما لایعلمون هست، چه جور ما تمسک کنیم به عام در شبهه مصداقیه مخصص منفصل؟

مرحوم آقای صدر آمد برائت جاری کرد از خود وجوب احتیاط در این فرض. گفت برائت طولیه جاری می کنیم، که ما ایراد گرفتیم به ایشان که برائت طولیه جاری نیست.

در این مثال طبعا ما باید رجوع کنیم به حکم عقل. حکم عقل یا برائت عقلیه است کما هو المشهور، یا حق الطاعة است کما هو المختار. طبق مسلک مختار اینجا حق الطاعة اقتضاء می کند که احتیاط کنیم.

بله اگر استصحاب عدم ازلی را قبول کنیم، استصحاب می کنیم که هذا قبل وجوده لم یکن لحما فالان لیس لحما، شبهه مصداقیه مخصص منفصل را با استصحاب عدم ازلی مشکلش را حل می کنیم. ولی آن کسی که استصحاب عدم ازلی را قبول ندارد مثل ما، چه بکن جز رجوع به کم عقل که به نظر ما حکم عقل حق الطاعة است نه برائت عقلیه، جز این چاره ای نیست.

البته یک روزنه امیدی هست، ما اگر بجای برائت عقلیه که قبول نداریم بتوانیم برائت عقلائیه را قبول کنیم، خب برائت عقلائیه جایگزین برائت عقلیه می شود و بخاطر عدم ردع کشف می کنیم امضاء برائت عقلائیه را. این مشروط به این است که ما در بحث برائت بتوانیم تثبیت کنیم برائت عقلائیه را و بگوئیم این برائت عقلائیه ممضاة است به سکوت شارع و عدم ردع شارع، جایگزین برائت عقلیه می شود.

اما اگر این کار را نتوانستیم بکنیم کما اینکه مرحوم آقای صدر این راه را ظاهرا قبول نکرده است، از ظاهر مجموع عبارت های ایشان استفاده می شود که ایشان چون برائت عقلیه را قبول ندارد هر کجا خطاب لفظی برائت نبود رجوع می کند به حق الطاعة. خب طبق این بیان ما مشکل پیدا می کنیم.

سؤال وجواب: حق الطاعة که رادع نیست از برائت شرعیه. و برائت عقلائیه اگر شارع آن را امضاء بکند خب حق الطاعة حق اقتضائی است، یعنی حقٌ مادامی که شارع جعل برائت نکند. سکوت شارع از عدم ردع برائت عقلائیه این کاشف از این است که شارع جعل برائت کرده است امضاءا لبناء العقلاء، به شرطی که بتوانیم این مطلب را تثبیت کنیم که برائت عقلائیه در محدوده احکام شرعیه هم در ذهن عقلاء بوده و عقلاء در احکام شرعیه هم اگر به حال خودشان واگذار می شدند اجراء برائت عقلائیه می کردند. این را ما باید اثبات کنیم تا بتوانیم تمسک کنیم به برائت عقلائیه غیر مردوعه.

مطلب دیگری که اینجا عرض می کنم این است که: استصحاب عدم کونه لحما برفرض جاری باشد، یعنی استصحاب عدم ازلی را ما قبول کنیم کما اینکه خیلی از بزرگان قبول کرده اند، اگر قبول بکنیم هم باز مشکلی هست در اینجا. مشکل این است که شما می گوئید شاید شارع در اینجا جعل وجوب احتیاط کرده باشد، چون واقعا این شاید لحم مشکوک باشد. پس احتمال می دهید که اینجا روح وجوب احتیاط وجود داشته باشد. چون فرض این است که مسلک مشهور را که قبل از وصول حکم ظاهری، حکم ظاهری فاقد روح است نپذیرفتید. بلکه وفاقا للسید الصدر گفتید حکم ظاهری قبل از وصول هم فاقد روح نیست، روحش اهتمام به واقع است در مثل وجوب احتیاط. پس شاید در اینجا وجوب احتیاط باشد چون واقعا لحم مشکوک باشد، روح وجوب احتیاط هم پس ممکن است اینجا وجود داشته باشد، اهتمام مولا به اجتناب از این مشکوک شاید باشد. اهتمام به اجتناب از این طعام با استصحاب عدم کونه لحما هم تضاد دارد. چرا؟ برای اینکه استصحاب عدم کونه لحما فقط می گوید استصحاب کن عدم کونه لحما را، یا روح این استصحاب عبارت است از اذن در ارتکاب. این استصحاب برای چی جاری می شود؟ این استصحاب بیکار که نیست جاری بشود. هدف از این استصحاب این است که آخرش ما را به این نتیجه برساند که مولا اذن داده است شما این طعام مشکوک را بخورید. والا استصحاب عدم کونه لحما که فقیر را غنی نمی کند، غیر از این اثر عملی اثر دیگری که ندارد.

آنوقت ما می شود احتمال بدهیم مولا اهتمام دارد به اجتناب از این طعام مشکوک، در عین حال جازم بشویم به جریان استصحاب عدم کونه لحما. این معنایش این است که من هم احتمال ضد را می دهم و هم جازم می شوم به وجود ضد آخر. من احتمال می دهم زید نشسته در عین حال جازم هستم که زید ایستاده. آدم عاقل احتمال اجتماع ضدین نمی دهد. شمائی که احتمال می دهید در اینجا مولا بخاطر یجب الاحتیاط فی اللحم المشکوک که شاید این لحم مشکوک باشد، پس احتمال می دهید اینجا اگر از مولا بپرسند بگوید من اهتمام دارم و می خواهم که شما این طعام را نخورید، از آن طرف جازم بشوید که شارع جعل استصحاب عدم کونه لحما کرده است به این هدف که به شما اذن بدهد که این طعام را بخورید. اینکه می شود احتمال اجتماع ضدین، عاقل که نمی تواند احتمال اجتماع ضدین بدهد. پس چطور شما جازم می شوید به جریان استصحاب عدم کونه لحما؟ نمی توانید جازم بشوید.

در همه مثالها این اشکال هست. این مثال هم که قبلا زدیم که مولا می گوید إذا اخبر ثقة بتکلیف فاعمل به. ما قبلا استصحاب کردیم گفتیم خب بله این إذا اخبر ثقة بوجوب شیء فاعمل به ولو مخصص رفع ما لایعلمون است اما استصحاب می کنیم عدم وثاقت این مخبر را که آمد گفت یجب صلاة الجمعة، ما اصل موضوعی جاری کردیم برائت طولیه را منکر شدیم، ولی گفتیم در این مواردی که استصحاب موضوعی هست مشکلی نیست، استصحاب موضوعی می گوید این مخبر ثقه نبود، شبهه مصداقیه مخصص حل می شود رجوع می کنیم به رفع ما لایعلمون. خب الان داریم به همان اشکال می کنیم. الان اشکال ما این است که استصحاب عدم وثاقت این مخبر شما جازمید جاری است؟ شمائی که احتمال می دهید ضد این استصحاب را، احتمال می دهید اهتمام مولا را که در اینجا به خبر این شخص عمل بکنیم و نماز جمعه بخوانیم، شمائی که همچنین احتمالی می دهید می توانید جازم بشوید به جریان استصحاب عدم وثاقت این مخبر، که نتیجه این استصحاب این است که مولا اذن می دهد که شما ترک کنید نماز جمعه را. از آن طرف می گوئید من احتمال می دهم مولا اهتمام دارد که ما در نماز جمعه شرکت کنیم، ولی جازم هم شدم که استصحاب عدم وثاقت این مخبر جاری است یعنی اذن داده است مولا به ترک نماز جمعه. خب این یعنی احتمال اجتماع ضدین و هذا محال.

آقای صدر یک راه دارد برای جواب از این اشکال که البته ما این راه را قبول نکردیم. ایشان می گوید اصلا این اصل طولی مثل استصحاب عدم کونه لحما استصحاب عدم وثاقة المخبر یا آن برائت طولیه با آن حکم ظاهری الزامی تضاد ندارد، با روح او هم تضاد ندارد. چرا؟ برای اینکه ایشان گفت نسبت آن وجوب احتیاط مثلا با این برائت طولیه از وجوب احتیاط مثل نسبت هر حکم واقعی است به حکم ظاهری. وما در بحث خودش گفته ایم که تضاد نیست بین حکم واقعی و حکم ظاهری، نه انشاءا و نه روحا.

ما اشکال کردیم به ایشان، که البته یک اشکال به اصل مبنا هست که ما معتقدیم که نه ایشان و نه غیر ایشان الی یومنا هذا هیچ کس تضاد بین حکم ظاهری و حکم واقعی فعلی را نتوانسته حل کند. و روح حکم واقعی فعلی مثلا مبغوضیت شرب تتن نیست تا آقای صدر بگوید که خب روح حکم واقعی حرمت شرب تتن این است که شرب تتن مبغوض است، ولی منافات ندارد که بخاطر مصلحت تسهیل مولا راضی بشود در ارتکاب مبغوض. آقا روح حرمت مبغوض بودن نیست. روح وجوب محبوب بودن نیست. مولا وقتی امر یم کند به دفع افسد به فاسد و می گوید آن فاسد را مرتکب بشود بخاط ردفعه افسد، آیا ارتکاب آن فاسد محبوب اوست؟ ابدا، ولی امر می کند به او. گاهی یک چیزی مبغوضش نیست ولی نهی می کند از او. مثل مولایی که یک طعام لذیذی هست می خواهند بدهند بخورد ولی می بیند این طعام لذیذ حرام است. به عبدش می گوید مبادا این را به من بدهی بخورم. از او می پرسند آیا این طعام لذیذ مبغوض توست؟ می گوید ابدا، ولی من وظیفه ام هست که نهی از منکر بکنم، وظیفه ام هست که به اینها بگویم این منکر را مرتکب نشوید این طعام لذیذ حرام را به من ندهید بخورم، ولی حالا اگر به حرف من گوش نداند واین طعام لذیذ را دادند من خوردم، من ناراحت نیستم، اتفاقا خیلی هم خوشم می آید. روح نهی مبغوض بودن نیست، روحش تعلق غرض لوزمی مولاست به اجتناب عبد از یک فعلی ولو آن فعل مبغوض مولا نباشد.

پس روح حکم واقعی مبغوض بودن حرام یا محبوب بودن واجب نیست.

وانگهی صرف مبغوض بودن که حرمت نمی آورد. طلاق هم مبغوض است پس چرا شارع بخاطر مصلحت تسهیل اذن داده در طلاق؟ حرام برفرض مبغوض باشد، ما که می گوئیم لازم نیست مبغوض باشد، ما تعلق الغرض باتناب العبد عنه، شما می گویئ مبغوض، اما مبغوض مطلقا که حرام نیست، مبغوضی حرام است که مولا راضی نباشد به ارتکاب مکلف. روح حرمت این است. و الا در مکروهات هم مکروه مثل طلاق مکروه است و گاهی مبغوض بودنش اشد است از مبغوض بودن بعضی از محرمات صغیره، ولی مصلحت تسهیل اقتضاء کرده که شارع باید طلاق را حلال کند. ولذا می گوئیم حرام نیست، چون مبغوض بودنش به حدی نیست که لایرضی الشارع بارتکابه. آنوقت روح حرام یعنی ما لایرضی الشارع بارتکابه، آنوقت با برائت که رضای شارع است به ارتکاب قابل جمع است. روح حرمت واقعیه عدم رضای به ارتکاب است و روح برائت رضای به ارتکاب است، اینها قابل جمعند؟ قابل جمع نیستند.

سؤال وجواب: در فرض جهل مولا راضی هست به ارتکاب این مجهول ومشکوک یا نه؟ اگر راضی است، پس روح حرمت که عدم رضای به ارتکاب است حفظ نمی شود.

ولذا ما معقدیم که حق با مرحوم آخوند و حضرت امام است که حکم ظاهری ترخیصی با حکم واقعی فعلی روحا قابل جمع نیست.

حالا آقای صدر معتقد است نه هیچ تضادی ندارند، چون روح حرمت شرب تتن مثلا مبغوضیت آن است، منافات ندارد که شارع بخاطر مصلحت تسهیل اذن بدهد در ارتکاب مبغوض واقعی. خیلی خب برفرض این درست بشود، گفتیم در بحث ما این مطلب درست در نمی آید، چرا؟ برای اینکه روح وجوب احتیاط اهتمام مولا هست به اجتناب از این طعام مکشوک. زوح برائت طولیه عدم اهتمام مولا هست به اجتناب از این طعام مشکوک. اینها با هم تضاد دارند. طولیت که رفع تضاد نمی کند. شما می گوئید اهتمام به اجتناب از این طعام مشکوک روح وجوب احتیاط است، روح برائت طولیه هم عدم اهتمام به اجتناب از این طعام مشکوک است، اینها با هم جمع نمی شوند.

ولذا آقای صدر خب چون تضاد را می خواست حل کند، فکر کرد اصل طولی تضاد ندارد، برائت طولیه تضاد ندارد با روح وجوب احتیاط، استصحاب موضوعی عدم کون هذا الطعام لحما تضاد ندارد با وجوب اجتناب از لحم مشکوک لا انشاءا و لاروحا، که ما این را قبول نداریم معتقدیم تضاد دارد.

اما یک راه حل دیگری داریم، که ما معتقدیم که دلیل اصل طولی حاکم است بر آن حکمی که مجرای این اصل است. چون عموم دلیل استصحاب ناظر است به آن واقع مستصحب. مثلا استصحاب عدم کون هذا الطعام لحما، واقع مستصحب در اینجا مربوط می شود به حکم ظاهری، چون می خواهیم استصحاب بکنیم عدم کون هذا لحما را تا مؤمّن داشته باشیم از وجوب احتیاط برویم سراغ برائت. این حاکم است. وقتی که دلیل حاکم آمد گفت که اینجا استصحاب عدم کونه لحما جاری است مثل این است که یک دلیلی بیاید بگوید زید ایستاده است، می گوئیم پس احتمالی که می دادیم که زید نشسته است خلاف واقع است معلوم شد نه این احتمال درست نیست. احتمال را نفی می کنیم به برکت قیام دلیل بر اینکه زید قائم. اینجا هم به برکت قیام دلیل بر جریان استصحاب موضوعی که نفی می کند وجوب احتیاط را ما می گوئیم پس معلوم می شود مولا در اینجا اگر انشاء کرده وجوب احتیاط را ولی این انشاء وجوب احتیاط روح ندارد، چرا؟ برای اینکه با وجود دلیل بر استصحاب موضوعی وفرض این است که ما می گوئیم تضاد هست بین این استصحاب وبین روح وجوب احتیاط، خب با این دلیل کشف یم کنیم پس اینجا وجوب احتیاط روح ندارد، مشکل حل می شود ومانع برطرف می شود مو ما می توانیم تمسک کنیم به رفع ما لایعلمون، بلکه لقائل أن یقول که: اصلا دیگر به برکت این مطلب برائت از این حرمت این طعام جاری می شود واقعا. در مثل اکرم کل عالم لاتکرم العالم الاموی، استصحاب عدم امویت این عالم ظاهرا می گفت اکرم کل عالم شاملش می شود ولی واقعا ممکن بود شاملش نشود، ولی اینجا ما واقعا مانع را برداشتیم، مانع روح وجوب احتیاط بود در این طعام مشکوک. مانع اصلا تکوینا کن فیکون شد، وقتی مانع کن فیکون شد چرا برائت در اینجا واقعا جاری نشود؟ واقعا هم جاری می شود و مشکلی نیست. علت اینکه ما در برائت طولیه انکار برائت طولیه کردیم جهتش این است که می گوئیم برائت از وجوب احتیاط بازگشتش به اذن در ارتکاب نیست، اشکالمان این است. می گفتیم برائت از وجوب احتیاط بیشتر از این نیست که ما علم پیدا کنیم به عدم وجوب احتیاط شرعا. علم به عدم وجوب احتیاط شرعا مساوق با ترخیص شارع در ترک احتیاط نیست. در اطراف علم اجمالی ما علم داریم که شارع جعل وجوب احتیاط شرعا نکرده است، ولکن در عین حال دلیل نمی شود که بگوئیم ترخیص داده است شارع در ترک احتیاط. نخیر، ما را واگذار کرده است به حکم عقل که عقل می گوید یجب الاحتیاط. ما به این خاطر برائت طولیه را منکر شدیم ولی سائر اصول طولیه را مثل استصحاب موضوعی که استصحاب عدم کون الطعام لحما نفی می کند موضوع یجب الاحتیاط فی اللحم المشکوک را. یا استصحاب عدم وثاقت مخبر نفی می کند موضوع إذا قام خبر الثقة علی وجوب شیئ فاعمل به را. ما هیچ با آن مشکل نداریم.

برگردیم به بحث حجیت قطع.

اولین معنای حجیت قطع: طریقیت بود که مرحوم شیخ فرمود.

مرحوم آقای خوئی فرمود: الطریقیة والکاشفیة عین القطع لا أنها من لوازمه.

 و این مطلب درستی است. منتهی ما گفتیم طریقیت و کاشفیت به نظر قاطع عین قطع است، والا ممکن است قطع جهل مرکب باشد.

بعضی ها می خواهند درست کنند ممکن است بگویند قطع عین کاشفیت بالذات است. بله عین کاشفیت بالعرض نیست. ما یک کاشفیت بالعرض داریم و آن در موارد قطع مصیب به واقع است. قطعی که مخطئ است جهل مرکب است او کاشف بالعرض نیست از واقع، ولی کاشف بالذات هست. کاشف بالذت یعنی چه؟ یعنی یری القاطع أنّ قطعه کاشف عن الواقع. می گوئیم خب یری القاطع أن قطعه کاشف عن الواقع غیر از همان چیزی که ما می گوئیم که قطع کاشفیت به نظر قاطع دارد، غیر از او که نیست همان است. شما می گوئید یری القاطع أنّ قطعه ارائة للواقع، خب یری یعنی یعتقد، خب همین حرف ما شد دیگر. شد القطع هو اعتقاد القاطع بکونه کاشفا عن الواقع.

آنوقت این اشکالی که عرض کردیم پیش می آید که آقایان مثل حضرت امام رضوان الله علیه راحتند. ایشان فرموده اند اصلا قطع با عقد القلب تفکیک پذیر نیستند. محال است شما قطع پیدا کنید الان روز است عقد القلب نداشته باشید بر روز بودن. و محال است که عقد القلب پیدا کنید که الان شب است. ولذا تشریع یعنی عقد القلب بر اینکه ما لیس من الدین جزء الدین، که مثلا فلان مطلب که جزء دین نیست شما تشریع بکنید نعوذ بالله بگوئید جزء دین است. ایشان می گوید تشریع محال است، حرام نیست اصلا محال است. پس همه این بحثها که تشریع حرام است چه می شود؟ ایشان می گوید این تشریعها تشریع های لسانی است نه شریع های قلبی، مثل جحود ها، "وجحدوا بها و استیقنتها انفسهم" واقعا ابوجهل اعتقاد قلبی داشت به نبوت نبی اکرم، چون عالم بود "یعرفونه کما یعرفون ابناءهم" اعتقاد هم داشت، عقد بالجنانش بود، منتهی ایمان اقرار باللسان هست که ابوجهل اقرار باللسان نداشت بلکه جحود باللسان داشت.

این فرمایش حضرت امام است. اما آقایان دیگر که می گویند عقد القلب با علم قابل تفکیک است ولذا تشریع ممکن است، یعنی تشریع قلبی ممکن است حجود قلبی ممکن است، ابوجهل واقعا در دلش ممکن است جحود می کرد نبوت نبی اکرم را، آقایان اینجور می گویند، خب اینها چه جوری این مطلب را تصویر می کنند؟ العلم هو القطع أی اعتقاد ثبوت الواقع. پس قطع شد اعتقاد قاطع به ثبوت الواقع. بعد از آن طرف می گوئید و یمکن انفکاک عقد القلب عنه؟

ما به نظرمان یک حد وسطی هست، چون این فرمایش حضرت امام هم که بگوئیم ابوجهل فقط جحود لسانی می کرد، خب عمار یاسر هم جحود لسانی کرد، عمار یاسر هم بخاطر تقیه اظهار کفر کرد، ولی وجدانا بین جحود عمار و حجود ابوجهل به لحاظ ما فی الضمیرشان فرق است، اینکه ما فی الضمیر عمار بگوئیم او عقد القلب داشت ولی انکار باللسان کرد منتهی تقیة، ولی ابوجهل عقد القلب داشت و انکار باللسان کرد منتهی مکابرة، انگیره ها فرق می کرد والا ماهیت کارشان یکی بود، این خلاف وجدان است.

من فکر می کنم دو جور عقد القلب داریم: یکی عقد القلبی که فعل اختیاری نفس است. یک عقد القلبی که انفعال نفس است. انشاءالله با توضیح این دو عقد قلب روشن می شود که امکان دارد آدم یقین پیدا کند به چیزی ولی در دلش زیر بار نرود. من یقین پیدا می کنم لبم دیشب خون آمده بود، ولی اگر بخواهم بپذیرم باید تمام زندگی ام را آب بکشم بیچاره می شوم. هی می آیم در نفس خودم می خواهم باور نکنم، نه شاید گوجه بوده چسبیده بوده به لبم، حالا گوجه از کجا آمده، شاید یک کسی گوجه می خورده یک تیکه اش افتاده روی لب من. هی تشکیک می کنم، خودم عقد القلب پیدا نمی کنم. این امکانش هست، تأمل فرمائید انشاءالله تا روز شنبه.